فرهنگ خدمت و احسان

جواد محدّثى

دانى كه خدا چرا تو را داده دو دست؟

من معتقدم كه اندر آن سرّى هست

يك دست به كار خويشتن پردازى

بادست دگر ز بى كسان گيرى دست

حسّ بشرى

دنيا، بسترى براى ساختن خانه آخرت است.

كار نيك، احسان به مردم، خدمت صادقانه به ديگران، لذّت بردن از كمك رسانى به محتاجان، ابزار و مصالحى است كه «سراى آخرت» را براى انسان بنيان مى نهد و آباد مى سازد و اين توفيقى است كه در همه كس نيست و لطفى است الهى كه بر دست برخى از بندگان شايسته جارى مى شود و به مردم مى رسد.

سيادت و سرورى نيز به فرموده حضرت رسول ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ در سايه خدمت به مردم و دلسوزى براى آنان است: «سيّد القوم خادِمُهم»[1]

گاهى بعضى از اعضاى بدن «بى حسّ» مى شود و هيچ درد و جراحت و آزارى را درك نمى كند. اين «عصب مُردگى»، گاهى هم در اندام روح بشر پديد مى آيد. آدم ها هم گاهى «احساس» خويش را از دست مى دهند و از رنج ديگران و محروميّت فقيران و نيازهاى نيازمندان، تأثر و و تألّمى در خود حسّ نمى كنند و عضوى جدا شده از پيكره جامعه مى شوند. اين نيز نوعى «عصب مردگى انسانى» است.

اگر سعدى مى گويد: «بنى آدم اعضاى يك پيكرند ...»، الهام از فرموده حضرت رسول ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ است كه آدمى زادگان را همچون اعضاى يك جسد دانسته كه همه با هم پيوند دارند و

«چو عضوى به درد آورد روزگار

دگـر عضـوهـا را نمـانـد قـرار».

حال اگر با درد يك عضو، عضو ديگر احساس درد نكرد، يا جدا شده از آن پيكر است، يا دچار «بى حسّى» است، يعنى نوعى «مُردگى»!

تو كز محنت ديگران بى غمى

نشايد كه نامت نهند آدمى

همدردى با مردم

آنان كه توفيق خدمت به ديگران دارند، حسّ حيات و عصب انسانيت آنان زنده و بيدار و فعّال است و در اين خدمت، «لذّت روحى» مى برند و «نشاط معنوى» مى يابند و به خدا نزديك مى شوند، البته با چاشنى خلوص و انگيزه پاك.

به فرموده پيامبر خدا ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ : دو خصلت است كه چيزى بالاتر از آن دو نيست: يكى ايمان به خدا، ديگرى سود رساندن به بندگان خدا (..الّنفعُ لِعباد اللّه).[2]

اينان يك گروهند و بى خيالان بى درد و دور از مردم و بى عاطفه و خودخواه و خودمحور هم گروهى ديگر، فاصله بين آنان نيز از بهشت تا دوزخ است.

به آنان چه كه برخى، پول نسخه و ويزيت ندارند; برخى با حسرت، شاهد پرپر شدن عزيز خويشند و توان مداوا ندارند; از بى بضاعتى خانه خراب مى شوند و از تنگدستى، ترك تحصيل مى كنند و به دليل نادارى و مسكنت، از تفريحات سالم و سفرهاى تابستانى و زمستانى و تغذيه كافى و لباس آبرومند محروم اند!

بعضى بر اين مسلك اند كه «من» راحت باشم، ديگران هر طور شوند، به من چه؟ «من» به رفاه و پول و امكانات برسم، اگر هزاران بينواى زمين گير و اجاره نشينان فقير و غصه دارانِ بيمار و بى دارو و خانواده هاى بى بضاعت و يتيمان بى سرپرست و مناطق محروم و اقشار آسيب پذير وجود داشته باشند، به من چه ارتباطى دارد؟

اگر اين «من» بت نيست پس چيست؟ و اگر اين «منّيت»، درد نيست پس چيست؟

آنان كه كمر همّت مى بندند و «رنج خود و راحت ديگران» را مى طلبند، چند قدم به مرز انسانيّت نزديك ترند و نشان مى دهند كه «انسان»اند و «احساس» دارند. خدمت به هم نوع، يك پلّه از هزار پله صعود تا قرب خدا و رسيدن به كمال مسلمانى است و بى دردى هم يكى از آن دردهاست كه خود را نشان نمى دهد و رفته رفته، «هويّت انسانى» را تحليل مى برد و از افراد، چيزى باقى نمى گذارد، جز مشتى تمنيّات سيرى ناپذير و هيكلى با روحيّات حيوانى و فاقد هر گونه «احساس بشرى»، و... چه بيمارى خطرناكى!

«ابن يمين» در دعوت به خدمت و همدلى و همدردى با همنوعان سرودهايى دارد، از جمله چنين مى گويد:

نَبُوَد مهترى به روز و به شب

باده خوشگوار نوشيدن

يا طعام لذيذ را خوردن

يا لباس نظيف پوشيدن

من بگويم كه مهترى چه بُوَد؟

گر بخواهى زمن نيوشيدن

همگنان را زغم رهانيدن

در رعايات خلق كوشيدن

توفيق خدمت

لذّت بعضى در «خير رساندن» به مردم است. اين، توفيق الهى است. چنان نيست كه هر كس متمكّن و موّجه بود، به اين آسانى و بدون وسوسه هاى شيطانى، بتواند از موقعيت و ثروت و توانايى خود در راه خير و خداپسندانه واصلاح معيشت مردم و رفع نيازها بهره بگيرد. خادمان خالص و مخلص، ستارگان زمينى اند كه براى آسمانيان مى درخشند و حجّت هاى الهى بر ديگران اند و خوشحال و خرسندند كه مجراى فيض الهى و خيررسانى به بندگان قرار مى گيرند.

امام على ـ عليه السلام ـ درباره اين گونه انسان هاى خدوم و خيّر كه مورد عنايت خدايند مى فرمايد:

«اِنّ اللّهَ خَلَقَ خَلقاً مِن خَلقِهِ لِخَلقه، فَجَعَلَهُمْ لِلناسِ وُجوهاً و لِلمَعروفِ اَهلا، يَفْزَعُ النّاسُ اِليم فى حوائِجِهم، اُولئك الآمِنُون يومَ القيامة.»[3]

«خداوند، برخى از آفريده هاى خود را براى بندگانش خلق كرده است، آنان را مورد توجّه مردم و شايسته نيكوكارى قرار داده و مردم در نيازمندى هايشان به آنان روى مى آورند. آنان در روز قيامت، ايمن و آسوده اند.»

به قول صائب تبريزى:

اى رهروى كه خير به مردم رسانده اى

 آسوده رو، كه بار تو بر دوش سائل است

گاهى كسانى قصد نيكى به ديگران دارند، امّا يا مجال نمى يابند، يا فرصت از دست مى رود، يا عمرشان كفاف نمى دهد، يا وسوسه شيطان نمى گذارد، يا دلبستگى به دنيا يا تنبلى و بى حوصلگى مانع پديد مى آورد، يا امروز و فردا مى كنند، يا عوامل ديگر مانع اين كار خير مى شود; از اين رو غنيمت شمردن فرصت هاى خيررسانى و تباه نساختن فرصت مناسب، نشانه هوشيارى در كسب سعادت است.

امام باقر ـ عليه السلام ـ مى فرمود:

«اِذا هَمَمْتَ بِخير فَبادِرْ، فانّك لاتدرى ما يَحْدُث.»[4]

«هر گاه تصميم به كار نيكى گرفتى، درنگ مكن و در انجام آن بشتاب، چون نمى دانى كه چه پيش خواهد آمد!»

آنان كه در راه خير كوشايند، بندگان خاصّ پروردگارند كه توفيق خدمت يافته اند. مدال «خدمت» بر سينه دارند و دلى پرمهر در آغوش، گروه خونشان با مردم يكى است و همسايه ديوار به ديوار غم ها و شادى هاى مردمند. بار مردم را مى بندند و گره از كارشان مى گشايند. خدمت بى منّت را عبادت مى دانند واجر و پاداش را تنها از خدا مى خواهند، پركارانِ كم ادّعايند، نه پرمدّعاهاى كم كار! شعار را كار نمى دانند و كار را هم عار نمى شمارند. هر چه دارند، از مال و مقام و نفوذ و وجهه و دانش و توان و تخصّص، وقف بندگان خدا مى كنند و اين وقف نامه را به امضاى خدا مى رسانند و از اسارت دنيا رها مى شوند.

كسى كه تعلّقات مادّى و دلبستگى هاى دنيوى او را چنان اسير ساخته كه حاضر نيست از دارايى و توانايى خود، خرج راه خدا و خدمت به مردم كند، بيچاره و مسكينى است، در نِماى ثروتمندى، و اسير و وابسته اى است، امّا در شكل و شمايل آزاد!

خوشا پيشتازان ميدان اين مسابقه، كه گوى خدمت به مردم را از رقيبان مى ربايند و در دفتر خدا امتياز بيشترى براى خود ثبت مى كنند. به گفته «ميرزا افسر»:

آن كسى را بستاييد كه اندر همه عمر

بهر آسايش مردم قدمى بردارد

نيك مرد آنكه نگردد دل او هرگز شاد

مگر از خاطر كس، بار غمى بردارد

رمز و راز محبوبيّت

اينكه گفته اند:

هر چه كنى به خودكنى

گر همه نيك و بد كنى

سخنى حكيمانه و منطبق با رهنمودهاى آيات قرآن و احاديث پيشوايان دين است. بازتاب عملكرد خوب و حسنات انسان و خدمت به همنوعان، در پرونده عمل و شخصيتِ دينى انسان متجّلى مى شود و هر كس خادم مردم باشد، به خود و سعادت و آينده خويش خدمت كرده است و همين رفتار، سبب محبوبيّت نزد ديگران و حكومت بر دلها و نفوذ در جان ها مى شود.

به فرموده حضرت رسول ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ :

«جُبِلَتِ القُلُوبُ على مَنْ اَحْسَنَ اِليها وَ بُغْضِ مَن اَساءَ اليها.»[5]

«دل ها(ى انسان ها) بر اين سرشته شده كه هر كه به آن ها نيكى كند دوست بدارند و هر كه به آنان بدى كند، دشمن بدارند.»

در اين زمينه، كلام على ـ عليه السلام ـ نيز چنين است:

«مَنْ بَذَل معروفَهُ مالَتْ اِليهِ القُلوُب.»[6]

«هر كس نيكى خويش را به ديگران نثار كند، دل ها به او گرايش مى يابد.»

خادمان مردم، بر قلعه دل ها حكومت مى يابند و فاتح دژ دل ها مى شوند، بى آنكه سپاه و سوارى داشته باشند و تيغ و تيرى بركشند و برافكنند. سلاحشان همان خدمت به ديگران و اندوه زدايى از ايشان و گشودن بال رحمت و عاطفه بر آنان است.

تا توانى به جهان خدمت محتاجان كن

به دمى، يا درمى، يا قلمى يا قدمى

سعدى، در سروده هاى خويش با الهام از تعليمات دينى، بر اين امر مهّم بسيار پاى فشرده و اشعار نغزى سروده است.

در يكى از سروده هاى خويش گويد:

مگردان غريب از درت بى نصيب

مبادا كه گردى به درها غريب

بزرگى رساند به محتاج، خير

 كه ترسد كه محتاج گردد به غير

به حال دل خستگان درنگر

كه روزى تو دلخسته باشى مگر

درون فروماندگان شاد كن

ز روز فروماندگى ياد كن

نه خواهنده اى بر در ديگران؟

 به شكرانه، خواهنده از در مران

نيكى به ديگران يا به خويش؟

وقتى مجموعه عالم هستى و نظام الهى حاكم بر آن، خدمت ها را بى پاسخ و پاداش نمى گذارد و خداوند، به اهل احسان و دستگيران از بينوايان پاداش عظيم و بى حساب مى بخشد، پس مى توان گفت، خدمت به مردم، نيكى به خويشتن است و چنين احسان ها و يارى هايى نه تنها گُم نمى شود، كه به سوى خود نيكوكار برمى گردد. اين مضمون بلند، كه انگيزه آفرين و شوق انگيز است، در روايات متعدّدى مطرح شده است.

امام على ـ عليه السلام ـ مى فرمايد:

«مَنْ صَنَعَ مَعروفاً فإنّما صَنَعَ الخير لَنِفْسه و لا يَطْلُبُ مِن غيرهِ شُكْرَ ما اَوْلاهُ لَنِفْسِهِ.»[7]

«هر كس كار نيكى كند، به خودش نيكى كرده است و از ديگرى پاداش و سپاس آن نيكى را كه به خود كرده است، نخواهد.»

بازگشت ثمره احسان به خويشتن، هم در دنياست، هم در آخرت. امّا از آنجا كه آخرت سراى پاداش است، بيشترين رجوعِ ثمرات را بايد در آنجا جست.

به قول صائب تبريزى:

تيره روزان جهان را به چراغى درياب

تا پس از مرگ، تو را شمع مزارى باشد

در سخن ديگرى، حضرت امير ـ عليه السلام ـ از اين نكته، چنين ياد مى فرمايد:

«مَنْ عَلِمَ اَنّ ما صَنَعَ اِنّما صَنَعَ اِلى نفسِهِ لم يستَبْطِ النّاسَ فى شُكرِهم، وَلَمْ يستزِدْهُم فى مَودَّتِهم، فلا تلْتَمِسْ مِنْ غيرِكَ شُكْرَ ما اَتيْتَ اِلى نَفْسِك وَ وَقَيْتَ بِهِ عِرضَكَ.»[8]

«هر كس بداند كه آنچه نيكى مى كند به خودش مى كند، مردم را به تأخير در سپاس، نسبت نمى دهد و خواستار محبّت ورزيدن بيشتر مردم نمى شود. پس از ديگرى مخواه كه درباره آنچه به خودت نيكى كرده اى و آبروى خويش را حفظ كرده اى، سپاسگزارى ات كنند.»

كسى كه با اين ديد، به عملكردها بنگرد، هرگز نه انگيزه «خدمت رسانى» خويش را از دست مى دهد، نه از ناسپاسى و قدرنشناسى ديگران سست مى گردد و نه در پى آن است كه مردم از زحمات و خدماتش تقدير و تجليل كنند و بر او آفرين گويند و مراسم تكريم برايش برپا سازند.

آنكه براى خدا، به خلق خدا خدمت مى كند، چشم داشت پاداش را هم تنها از خدا دارد و اين مهم ترين عامل انگيزه آفرين است.

نبايد پنداشت كه زحمات هدر مى رود و خدمت ها مورد توجّه قرار نمى گيرد، چرا كه آنكه بايد بداند و ارج نهد و پاداش بخشد، خداست و او كريم است و نيكى ها را پاداش مضاعف عطا مى كند.

يكى از همسران پيامبر خدا ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ نقل مى كند كه در خانه رسول الله ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ گوسفندى ذبح شد و گوشت آن ميان فقرا و همسايگان تقسيم گشت. پيامبر ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ پرسيد: چه باقى مانده است؟ گفتم: چيزى باقى نمانده است، جز يك پاچه گوسفند. حضرت فرمود: جز همين يك پاچه، بقيّه اش مانده است.[9]

در واقع، آنچه براى مصرف شخصى و خانواده مانده است، رفتنى است و آنچه كه به ديگران احسان شده است، در بايگانى و ذخيره الهى ماندگار است و در شديدترين روز نيازمندىِ انسان، به او بازمى گردد; با افزايشى چند برابر، و اين وعده صادقِ الهى است.

عبدالرحمان جامى چه نيكو سروده است:

چند روزى زقوى دينان باش

در پى حاجت مسكينان باش

شمع شو شمع، كه خود را سوزى

 تا به آن بزمِ كسان افروزى

با بد و نيك، نكوكارى ورز

شيوه يارى و غمخوارى ورز

ابر شو تا كه چو باران ريزى

بر گل و خس، همه يكسان ريزى

باش چون بحر، زآلايش پاك

ببر آلايش از آلايشناك

گستره ميدان خدمت

وقتى طرف حساب انسان هاى خدوم، پروردگار كريم است، در زمينه احسان و خدمت، مجالى گسترده گشوده مى شود.

خداوند، حتّى به نيّت هم پاداش مى دهد. از اين رو، پيوسته بايد در انديشه خير رسانى به ديگران بود، كه خود اين اجر دارد و اگر توفيق جامه پوشانيدن بر اندام اين نيت فراهم شد، چه بهتر.

در حديثى از حضرت رضا ـ عليه السلام ـ روايت است:

«روز قيامت، مؤمن را در پيشگاه خدا نگه مى دارند تا از او حساب بكشند، عهده دار حسابرسى خداست. پرونده عملش را بر او عرضه مى كنند. با اولين نگاهى كه به گناهانش مى افكند، رنگش از چهره مى پرد و به لرزه مى افتد، آنگه حسناتش را مى بيند و شادمان مى شود و چشمش روشن مى گردد. وقتى به پاداش هاى الهى چشم مى دوزد، خوشحال تر مى شود. آنگاه خداوند به فرشتگان دستور مى دهد: پرونده هايى را بياوريد كه مربوط به كارهايى است كه انجام نداده اند. آن ها را مى خوانند. مى گويند: خدايا، به عزّتت سوگند، خودت مى دانى كه هيچ يك از اين كارهاى خير را انجام نداده ايم. خداوند مى فرمايد: درست است و راست مى گوييد، ولى نيّت انجام آن ها را داشتيد، ما هم در پرونده اعمالتان نوشتيم. آنگاه بر همان نيّت ها هم پاداششان مى دهند.»[10]

چه چيزى از اين بهتر كه انسان، در نيت و در دل، در انديشه خدمت رسانى و گره گشايى باشد. تا از پاداش همين نيت هم بى بهره نماند.

پس، دامنه «صالحات و خيرات» بسى گسترده است. از خدمتِ به ظاهر ناچيز و كوچك هم نبايد چشم پوشيد، كه همان نزد خداى متعال، عظيم است.

حضرت رسول ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ مى فرمايد:

«مَنْ اَماطَ اَذىً عن طريقِ المسلمينَ كُتِبَ لَهُ حَسَنةٌ وَ مَنْ تُقُّبِلَتْ لَهُ حَسَنةٌ دَخَل الجَّنَة.»[11]

«هر كس چيزى را كه مايه رنج و آزار مسلمانان است، از سر راهشان بردارد، براى او يك «حسنه» نوشته مى شود و هر كس يك كار نيك از او قبول شود، به بهشت مى رود.»

اين حديث نيز، به گونه ديگرى، گستره خدمت رسانى و صدقات و خيرات را نشان مى دهد. از اين رو براى هر كس امكان خوشه چينى از خرمن نيكى ها وجود دارد، حتّى با برداشتن سنگى از سر راه، يا خارى از مسير روندگان، يا غمى از دلى اندوهگين، يا بارى از دوش مستمند و ناتوان.

در پايان مقال ابياتى از شاعرى معاصر (على بقا) مى آوريم كه الهام بخش اين مفاهيم انسانى است:

خوش آن كسان كه از احوال هم خبر دارند

 خبر ز شادى و اندوه يكدگر دارند

چو شبنم از نظرِ باصفاى پاكدلان

دلى به روشنى چهره قمر دارند

زفيض صحبتشان كام خلق شيرين است

هميشه خاصيت نخل بارور دارند

فكنده سايه رحمت به خشك وتر چون ابر

رهين دست و دل باز، بحر و بردارند

نويد صبح سعادت به خاص و عام دهند

هميشه حال نسيم خوش سحر دارند

نهند آب «بقا» بهر خضر، زآنكه چو من

گهى به محفل آزادگان گذر دارند[12]

بارى... در بندِ «داشته ها» بودن و اسير «خواسته ها» شدن، نوعى بردگى آشكار است. زهد، «نداشتن» نيست، بلكه «در بند داشته ها نبودن» است.

كسى كه تعّلقات مادى و دلبستگى ها او را به اسارت كشانده است، چگونه مى تواند دست يارى به سوى ديگران بگشايد، يا پاى خدمتگزارى به آستان نيازمندان كشاند؟

خوشا پيشتازان ميدانِ اين مسابقه!

خوشا آنان كه گوى خدمت به مردم را از رقيبان مى ربايند و در دفتر خدا، امتياز بيشترى براى خود، ثبت مى كنند.

پى نوشت :

 [1]ـ ميزان الحكمه، ج 4، ص 578.

[2]ـ بحارالانوار، ج 74، ص 137.

[3]ـ كنز العّمال، ج 6، ص 588.

[4]ـ كافى، ج 2، ص 142.

[5]ـ من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 381.

[6]ـ غررالحكم، حديث 8642.

[7]ـ دعائم الاسلام، ج 2، ص 320.

[8]ـ معانى الاخبار، ص 141; بحارالانوار، ج 75، ص 42.

[9]ـ كنزالعمّال، حديث 16150.

[10]ـ بحارالانوار، ج 4، ص 289.

[11]ـ كنزالعمّال، ج 6، ص 430.

[12]ـ شعر و زندگى، ص 67.